

توقیع مورخ ۱۵ تموز ۱۹۳۲ خطاب به گروه غمزدگان احبای الهی و اماءالرحمان در مدن و دیار شرقیه

The Báb

نسخه اصل فارسی



گروه غمزدگان احبای الهی و اماءالرحمان در مدن و دیار شرقیه روحی لاجزانهم الفداء طراً ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ایها الملهبتون من نارالفراق قسم به نیر آفاق که کبد این مشتاق چنان در سوز و احتراق است که شرح نتوانم و از عهده و وصفش بر نیایم زیرا خبر فاجعه عظمی و فادحه کبری عروج علیا و رقه مقدسه زکیه مطهره نورا بقیةالبهاء و ودیعتہ ثمره ازلیه سدره منتهی و یگانه یادگار شجره طوبی روحی لمظلومیتهالفداء بسمع این بینوا فجأتا رسیده و جمره محرقه در قلب این خسته دل ناتوان بیفکنده و بنیان صبر برانداخته و اشک حسرت چون سیل جارف از دیده منہم ساخته فوا اسفا علی بما منعت عن الحضور والوفود فی ساحتها حین خاتمة حیاتها و عروجها الی ربها و مولاها و استقرار جسدها اللطیف فی مقرها و مقامها. اذا بقیت من هذاالفخرالعظیم والشرفالمبین ممنوعاً بعیداً محروماً مهجوراً.

ای برادران و خواهران روحانی در این یوم رهیب از جهتی نحیب ۰۵ بکا و فریاد و اوایلا از حنجر اهل بها در امکانه تراییه در فرقت آن معدن وفا وافول آن نجم دری افق عزت ابدیه در مغرب بقعه احدیه بلند است و از جهتی آهنگ تهلیل و تقدیس اهل عالین و هیاکل خلد برین و عن ورائهم کل النبیین در استقبال آن هیکل نازنین و استقرارش بر رفر علیین و جلوسش بر یمین مرکز عهد قویم مرتفع و متتابع. عموم من فی البهاء فی مشارق الارض و مغاربا چون یتیمان بینوا اشک ریزانند و نالان و بیصبر و قرارند و از فرقتش نگران. از اعماق قلوب کثیبهشان این ندای جانسوز بأفق ابهی متواصل: این انت یا مشعل الحب والوداد. این انت یا معدن اللطف والحنان. این انت یا مظهرالکرم والسخا. این انت یا مطلع الانقطاع فی الابداع. این انت یا ودیعةالبهاء بین ملا الانشاء و بقیته بین عباده و نفعه قیصه للخلائق اجمعین.

ای عشاق آن طلعت نورا آن سراج وهاج هرچند در عرصه ناسوت دهندش تمام گشت و نورش خاموش شد ولی در مشکات ملکوت بأصبع سلطان سریر لاهوت چنان برافروخت و بر طلعات فردوس ۰۶ که در غرفات حمر یاقوت در حولش طائفند چنان پرتوی بیفکنند که کل ندای واطربا از دل و جان بر آوردند و بندای احسنت احسنت علیک صلوات الله ایتها الورقه العلیا آن ساذج حب و صفا را در خیام عز بقا استقبال نمودند. منادی قدس در آن حین امرأ من لدی الله المهیمن القیوم ندا بر آورد: یا ورقتی العلیاء انت التي صبرت فی الله فی حیوتک منذ نعمة اظفارک و تجملت فی سبیلہ ما لاتحمله الا الله بنفسه الغالبة علی الممکات و من قبله مبشره الکریم و من بعده غصنه المبارک المتعالی المتنع الفرید.



ORIGINAL

یتبرگن بانفاسک اهل ملاً الأعلى و یطوفن حولک سکان رفر البقاء و تشهدک بذلک ارواح القاصرات فی سراق العظمة و عن ورائهنّ لسان الله الصّادق الطّاهر البديع. طوبی لک و حسن مأب. بشری لک و خیر ایاب.

بلی ثقل فادح این بلیه عظمی بر پرورده ید عنایتش بسی صعب و گران است ولی حمد ربّ عزّت را که جسم لطیفش از سخن محن و بلا یای متتابعه که ازید از هشتاد سال بمظلومیّ حیرت انگیز تجلّ فرمود آزاد شد و از قید هموم و غموم برست و از آلام و اوجاع ۰۷ گوناگون نجات یافت و از عوارض این دنیای دنیّه رهائی جست و بساط هجر آب بزرگوار و برادر نیک اختر مهر پرورش را در هم پیچید و در ببحوحه فردوس مقرّ و مأوی یافت. مدّت حیات پر تلاطمش این لطیفه ربانیه دمی نیاسود و آنی فراغت و آرامی نجست و نحواست. در بدو حیاتش از حین طفولیت از کأس کدر آشام بلیات و رزایای سنین اولیه ظهور امر اعظم الهی بنوشید و در فتنه سنه حین در اثر تالان و تاراج اموال آب بزرگوارش تلخی فقر و پریشانی بچشید. در اسارت و کربت و غربت جمال ابهی سهیم و شریک گشت و در فتن و انقلابات ارض عراق که از تدلیس و تزویر قطب شقاق و مرکز نفاق احداث شد بلا یای لاتحصی در نهایت تسلیم و رضا تجلّ فرمود. از خویش و پیوند بگذشت و از مال و منال بیزار شد. حبل تعلقات را بالمرّه ببرد و چون پروانه جانسوخته در حول شمع جمال بیثال لیلاً و نهراً طائف گشت. در افق انقطاع چون زهره زهراء بدرخشید و در شیم و رفتارش آثار بهیه جمال مختار را بر خویش و بیگانه و حقیر و فرزانه مکشوف و مدلل ساخت. از تأثرات شدید عمیق و عوارض مستولیه متعدده متنوعه ۰۸ که در ارض سر بر آن معدن لطافت و ساذج وداد وارد هیکل زیبایش چون آه شد و جسد نازینش بمثابه تاری گشت. در رجفه کبری که در سنین شداد اراضی قلوب را متزلزل نمود آن رکن رفیع متزعزع نشد و از هبوب اریاح کره عقیم ، آن ورقه دوحه بقا پزمرده و افسرده نگشت سمند همت را در مضمار عبودیت و جانفشانی جولانی جدید داد و در جذب قلوب و تقلیب ارواح و ازاله ظنون و شبهات گوی سبقت را از همگان برآید. بمیاه شفقت بی منتهاش خارستان قلوب را پر از گل و شقایق محبت محبوب ابهی کرد و بسیف مهر خالصش افنده صلبه را صلبه را واله و مجذوب امر بیثال جمال ذوالجلال بنمود. در قلعه محصنه از تعدیات و تجاوزات انفس شیریه زخمی جدید بر قلب مجروحش وارد گشت و لطمه شدید بر خاطر آزرده اش برسید.

هجر جمال ابهی بر کربتش بیفزود و از جفای بیوفایان نار حسرتش بفروران آمد. در ببحوحه طغیان نقض ، آن کنز ثمین الهی رخ برافروخت و قدر و حیثیتش در جمع اهل بها واضح و مبرهن گشت. از هجوم عنیف سالار نقض بر مقدّسات آئین بهائی خائف و پریشان ۰۹ نشد و ملول و مأیوس نگردید. در دوره مفتشین غصن فرید بها را ظهیر و معینی امین بود و انیس و جلیسی بیقرین. اخ بزرگوارش را در حین غیاب در آفاق غربیه نعم الوکیل بود و نائب و نماینده ای بی مثل و عدیل. در لوحی از الواح که از یراعه مرکز میثاق بافتخار حضرت حرم صادر این کلمات دریات در حق آن ورقه نورا مسطور. قوله الاحلی : " حضرت اخت را بجان و دل و روح و قلب و فوآد مشتاق و در لیل و نهار در حقیقت جان و وجدان مذکور. از فرقتش نتوانم ذکر ی کم زیرا آنچه نویسم البته از عبرات محو خواهد شد. "

پس از صعود حضرت عبدالهء بملکوت ابهی ، آن شمع ملاً اعلی این مور ضعیف را در آغوش محبت خود بگرفت و بمهر و شفقتی بی مثل بر آنچه لازمه عبودیت است تشویق و ترغیب و دلالت فرمود. عنصر وجود این عبد ناتوان بمهرش مخمّر و بروحات انش ممتزج و از روح جاویدش مستمد. تعطفات و تطفئاتش طرفه العینی از یاد نرود و بمرور شهر و اعوام اثراتش در این قلب حزن نقضان نپذیرد

قلم و لسانم از عهدهء شکر عجز است و از وصف سجایای حمیدات قاصر. رشی از محبت بیکرانت را تقدیر نتوانم و از عهدهء تعریف و توصیف ادنی حادثه‌ای از حوادث حیات گرانبهایت بر نیایم. در بارگاه الهی روح مقدّست شفیع این مور ضعیف است و در این تنگای ظلمانی یاد پر حلاوت انیس و دستگیر این عبد حقیر. شکل زیبایت بر صفحهء قلب مجروح منقوش است و تبسمات جان افزایت در اعماق دل غمخیزم مطبوع و محفوظ. مرا در ساحت عتر کبریا فراموش منما و از امدادات متتابعهء حیّ قدیر مأیوس و ممنوع مگردان و در ملک و ملکوت بآنچه تو دانی اعظم نوایای این عبد است برسان.

ای حبیبان باوفا شایسته و سزاوار آنکه در جامعهء پیروان حضرت بهاءالله اعزازاً لمقامها المتعالی المنیع در مدت ۹ ماه در خاور و باختر اعیاد و جشنهای امریهء بالکلیه موقوف گردد و مجالس تذکر و تعزیت در هر شهر و قریه‌ای بکمال وقار و روحانیت و تبتّل و توجّه و خضوع و خشوع منعقد شود و سجایا و نعوت آنورقه بهیه نورا و سر جملهء اهل بها بأعلی کلمات و ابداع عبارات توصیف و تشریح گردد و اگر چنانچه تأجیل و تعویق در مدّت یکسال در جشنهای خصوصی افراد بهائیان نیز ممکن و میسر البته من دون تردید اظهاراً و اثباتاً لحنهم و کریمهم فی هذا المصاب الألیم تأخیر اندازند و این نامه و استغاثهء این عبد را در مجامع تذکر تلاوت نمایند لعلّ الله یسیر اموری و یبدد غیوم حزانی و یقضی حوائجی و یحقّق آمالی بفضله و قدرته و عطائه

بندهء آستانش شوقی

۱۵ تموز ۱۹۳۲

۳ شهرالکلمات ۸۹